



شهادتنامه علی افشاری

اسم: علی افشاری

محل تولد: قزوین

تاریخ تولد: ۱۳۵۲/۱/۱

شغل: دانشجو، فعال حقوق بشر و یکی از رهبران سابق جنبش دانشجویی ایران

سازمان مصاحبه کننده: مرکز اسناد حقوق بشر ایران

تاریخ مصاحبه: ۲۶ بهمن ۱۳۸۶، ۵ و ۱۲ مهر ۱۳۸۸

مصاحبه کننده:

شهود:

این اظهارات بر اساس مصاحبه‌های حضوری و تلفنی با آقای علی افشاری در تاریخهای ۲۶ بهمن ماه ۱۳۸۶، ۵ و ۱۲ مهر ماه ۱۳۸۸ در (۸۳) پاراگراف و (۲۲) صفحه تهیه شده است.

شهادتنامه

سیستم زندانها در ایران

۱. جمهوری اسلامی ایران سیستمی دقیق و واحد برای اداره زندانها ندارد. عدم هماهنگی، اشتراک وظایف و چالش صلاحیتها شاخصه ساختاری این نظام است که باعث تداخل کاری میان نهادهای مختلف در نظام می‌شود. در بخش اداره زندانها نیز دادگستری و سازمانهای امنیتی، اطلاعاتی و نظامی مسئول اداره یک سری از زندانها می‌باشند.

۲. به طور عمومی سیستم زندانها در ایران به دو دسته تقسیم می‌شود: زندانهای عمومی و بازداشتگاه‌ها.

زندانهای عمومی

۳. زندانهای عمومی عبارت از مراکزی هستند که زندانی دوران محکومیت قطعی خود را در آن می‌گذراند و پرونده محکومین از مراحل دادگاه ابتدایی و تجدیدنظر گذشته و احکام قطعی درباره آن صادر شده است. زندانهای عمومی تحت نظر سازمان زندانها قرار دارد که رئیس آن توسط رئیس قوه قضاییه تعیین می‌گردد. زندانهای عمومی دارای بخشهای مختلف برای جرایم مختلف می‌باشند، اما از آنجایی که تا امروز جرم سیاسی در ایران تعریف نشده است، مجرمان سیاسی بر اساس جرایم جنایی تقسیم‌بندی می‌شوند و متهمان سیاسی بعد از صدور احکام قطعی در یکی از بخشهایی که به جرایم جنایی مربوط می‌باشند زندانی می‌شوند. زندانهای اوین و رجایی شهر دو نمونه بارز زندانهای عمومی در ایران هستند.

۴. زندان اوین یکی از مجهزترین زندانها در خاورمیانه می‌باشد و با آنکه یک زندان عمومی است نهادهای مختلف مسئولیت اداره بندهای مختلف آن را دارند. این زندان که در دوران شاه ساخته شده است پیش از انقلاب فقط برای زندانیان سیاسی استفاده می‌شد که دارای دو بخش انفرادی و عمومی بود و بسیار کوچکتر از وضعیت کنونی آن بود. بعد از انقلاب بخشهای مختلفی از جمله سالنهای ۷ و ۸ و ۲۴۰ ویژه روحانیت، و بندهای الف و ب سپاه (۳۲۵ سابق) به این زندان افزوده شد. این زندان علاوه بر داشتن بندهای عمومی دارای یک بند انفرادی به نام ۲۴۰ نیز هست که از سلولهای انفرادی آن برای تنبیه زندانیان سرکش داخل زندان استفاده می‌شود. هر سلول انفرادی دارای دستشویی مخصوص به خود است. زندان اوین همچنین دارای بخش جداگانه برای زنان است. پس از تشکیل وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۴ این مجموعه مدیریت و اداره بند انفرادی ۲۰۹ را (که پیش از انقلاب ساخته شده بود) در دست گرفت و این بخش را از اختیار سازمان زندانها خارج ساخت.

۵. بعد از اعتراضات شدیدی که در سال ۱۳۸۱ علیه زندانهای محرمانه در ایران بلند شد، سپاه قسمتی از زندان اوین را قبضه کرد و بندهایی را در آنجا ساخت. با ساختن این بندها چند مجموعه جدا از هم مسئولیت اداره اوین را بر عهده گرفتند. بخشی از آن تحت اداره سازمان زندانها باقی ماند، بخشهای دیگر آن مانند بند ۲۰۹ کماکان توسط وزارت اطلاعات اداره می‌شد و بند ۳۲۵ و بخش الف و ب آن تحت نظارت سپاه در آمد.

۶. بندهای ۲۰۹ و ۳۲۵ بندهای بسته امنیتی می‌باشند و کسی به جز مقامات مسئول اجازه بازدید از آنها را ندارد. وقتی نماینده سازمان ملل، لویی ژوانه در سال ۱۳۸۰ به ایران آمد تا با زندانیان دیدار کند، من که در بازداشتگاه بند الف (۳۲۵ سابق) سپاه بودم به ساختمان مدیریت زندان اوین انتقال داده شدم و در آنجا با نماینده سازمان ملل ملاقات کردم.

بازداشتگاهها

۷. مطابق قانون، بازداشتگاهها مراکزی هستند که افراد متهم به جرایمی که احتمال فرار متهم و محو اثر جرم در آن دیده شود را در دوران تحقیق و بازجویی در آن نگهداری می‌کنند. مثلاً افرادی که جرایم امنیتی دارند (که اتهام بیشتر فعالان سیاسی از آن جمله است) توسط وزارت اطلاعات دستگیر و در بازداشتگاههایی که قانوناً تحت سرپرستی آن وزارت قرار دارد نگهداری می‌شوند. بیشتر فعالان سیاسی، روزنامه نگاران، فعالان جنبشهای سیاسی و مدنی و اقلیتهای مذهبی و نژادی و حتی فرقه‌های مذهبی که ایدئولوژی حاکم را قبول ندارند توسط وزارت اطلاعات دستگیر می‌شوند و در بازداشتگاههایی که تحت سرپرستی آن وزارت قرار دارد مورد بازجویی قرار می‌گیرند.

۸. بعضی اوقات نیروهای حفاظت اطلاعات سپاه و نیروی انتظامی نیز وارد این فعالیتها می‌شوند. بارها دیده شده است که نیروهای اطلاعاتی حفاظت اطلاعات سپاه برای دستگیری مخالفین دولت که در خارج از کشور فعالیتهای مسلحانه یا سیاسی دارند دست به کار می‌شوند (که در بعضی موارد شامل اقدامات نظامی نیز می‌شود). آنها هواداران این جریانها را در داخل کشور دستگیر می‌کنند و در بازداشتگاههای اختصاصی خود مورد بازجویی قرار می‌دهند. سپاه توجیحی برای داشتن بازداشتگاههای اختصاصی دارد که در مرانامه آن سازمان به عنوان پاسداری از کیان نظام جمهوری اسلامی و آرمانهای انقلاب اسلامی رسماً گنجانده شده است. البته بنا بر آئین نامه‌ها، اساس نامه‌ها و موازین قانونی، این توجیه و جاهت قانونی ندارد. نهادهای اطلاعاتی مانند حفاظت اطلاعات سپاه، حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی، حفاظت اطلاعات قوه قضاییه، حفاظت وزارت دفاع و ارتش و حراستهای سازمانهای دولتی و وزارتخانه‌ها فقط حق ایجاد بازداشتگاههای اختصاصی در حوزه

صلاحیت کاری خود دارند. این نهادهای اطلاعاتی وظیفه دارند تا ناظر فعالیتهای افراد و پرسنل خود باشند. در صورتی که کارمندان این نهادها کاری خلاف موازین داخلی آن نهادها انجام بدهند، نهادهای موصوف می‌توانند کارمندان خود را در این بازداشتگاه‌ها نگاه دارند و مورد بازجویی قرار دهند. نمونه بارز این روش را می‌شود در ارتش دید. ارتش می‌تواند افراد متهم ارتشی را در بازداشتگاه‌های اختصاصی خود نگاه داشته و پس از پایان دوران تحقیق در اختیار سازمان قضایی نیروهای مسلح قرار دهد.

سیستم جمع‌آوری اطلاعات در ایران

۹. قاعده کلی در فعالیتهای اطلاعاتی ایران عبارت از هماهنگی همه نهادهای امنیتی با محوریت وزارت اطلاعات است. وزارت اطلاعات در تعیین خطوط عملیات اطلاعاتی نقش اول را دارد و سایر سازمانهای امنیتی موظف هستند تا فعالیتهای اطلاعاتی خود را با وزارت اطلاعات هماهنگ سازند. سازمانهای اطلاعاتی وابسته به نهادهای قانونی دیگر مانند ارتش، قوه قضاییه و نیروی انتظامی دارای صلاحیت محدود هستند و وظیفه دارند تنها درباره کارهای ویژه، حسن عملکرد و مراقبت از اسناد و اطلاعات محرمانه آن نهاد به تجسس بپردازند. مثلاً حفاظت اطلاعات قوه قضاییه موظف است درباره نحوه عملکرد قضات و کارمندان این قوه تحقیق کند و یا حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی وظیفه دارد درباره بررسی تخلفات پرسنل نیروی انتظامی، فعالیت اطلاعاتی بکند.

۱۰. با آنکه یک تقسیم کار کلی میان نیروهای اطلاعاتی ایران در مورد فعالیتهای اطلاعاتی وجود دارد نظام همیشه خود را مقید به این فرمالیته و تقسیم‌بندی نمی‌داند. معمولاً شرایط سیاسی تعیین کننده نقش نهادها در عملیات اطلاعاتی می‌باشد. قبل از دوران خاتمی که نظام تقریباً به شکل یک پارچه عمل می‌کرد، مقامات مسئول گزینه‌های مختلفی را در یک عملیات اطلاعاتی مدنظر قرار می‌دادند. اما در دوران اصلاحات و ریاست جمهوری خاتمی این سبک کار تغییر کرد و مقامات مسئول انتخاب نهادها را نه بر اساس تخصص و وظایف قانونی آنها بلکه بر اساس روابط تعیین می‌کردند. هر نهادی که به فرد دستور دهنده نزدیکتر بود ارجحیت می‌یافت.

۱۱. این نوع رابطه بین قوه قضاییه و ظابطن قضایی در زمان ریاست جمهوری خاتمی بیشتر مشهود شد. در قوانین ایران چندین نیرو به عنوان ظابطن قضایی معرفی شده‌اند، مانند وزارت اطلاعات، پلیس قضایی و نیروی انتظامی و غیره. قوه قضاییه که در دوران اصلاحات تحت نظارت نیروهای محافظه‌کار بود گزینه‌های مختلفی را برای دستگیری افراد متهم در نظر می‌گرفت و بیشتر از نهادهایی استفاده می‌کرد که همسویی سیاسی با فرد دستور دهنده داشتند، مثل نیروی انتظامی. البته

تصمیمهای بزرگ همیشه توسط بیت رهبری گرفته می‌شد. پس از افشای قتل‌های زنجیره‌ای و تغییراتی که در وزرات اطلاعات انجام شد، رهبر از اینکه این وزارتخانه مانند گذشته در اختیار او نبود ناامید شد و تصمیم به تشکیل اطلاعات موازی گرفت. از آنجایی که میان بیت رهبری و حفاظت اطلاعات قوه قضاییه رابطه خوبی برقرار بود و (قوه قضاییه مسئول رسیدگی و قضاوت تخلفات سیاسی و امنیتی بود) لذا در پوشش قوه قضاییه ساختار جدیدی تحت عنوان اطلاعات موازی شکل گرفت. این ساختار متشکل از نیروهای طیف محافظه‌کار وزارت اطلاعات و حفاظت اطلاعات سپاه، نیروی انتظامی، ارتش و قوه قضاییه بود. از آنجا که نیروهای اطلاعات موازی پشت قوه قضاییه پنهان شده بودند و از گزینه‌های قانونی سوءاستفاده می‌کردند، دولت خاتمی عموماً نمی‌توانست از کارهای اطلاعات موازی به لحاظ قانونی انتقاد کند.

۱۲. از سوی دیگر، گروه‌های مختلف داخل حاکمیت نیز در رقابت با یکدیگر می‌خواستند در سرکوب دگراندیشان در ایران سبقت بگیرند. هر یک از گروه‌های عضو اطلاعات موازی دگراندیشان را دستگیر و آنها را وادار به اعتراف به جرایم بزرگ و دروغین می‌کرد تا خود را مؤثرتر نشان دهد و امتیازات بیشتری را از جناح دیگر بگیرد و بیشتر مورد التفات رهبر قرار گیرد.

۱۳. به دنبال تأسیس وزارت اطلاعات و تثبیت آن به عنوان مرجع اصلی اطلاعاتی در ایران، آن وزارت نقش اصلی را در سرکوب مخالفین سیاسی از سالهای ۶۴ به بعد بر عهده داشت. از آن زمان تا دوران اصلاحات، رژیم یکدست بود و همسویی بین همه نهادهای اطلاعاتی برقرار بود و مراجع اطلاعاتی با یکدیگر هماهنگ عمل می‌کردند. اما دوم خرداد و پیروزی خاتمی سیستم را دو پارچه کرد و وزارت اطلاعات دستخوش تغییرات شد و سیاستهای اطلاعاتی سیستم عوض شد. این پیش‌آمد مورد علاقه بیت رهبری نبود، چون پیروزی خاتمی گزینه‌های کمتری را در اختیار محافظه‌کاران قرار می‌داد تا مخالفین خود را سرکوب کنند. اما این رویداد نتوانست مشکلی جدی برای مقام رهبری ایجاد کند چون همان طور که قبلاً گفتم، از لحاظ ساختاری، رژیم تداخل کاری در امور یکدیگر را مجاز می‌شمارد. فقدان شرح دقیق وظایف نهادهای مختلف و نبود خط فاصل میان آنها این موازی کاری را نهادینه می‌کند. محافظه‌کاران که در تنگنای ساختاری قرار گرفته بودند، نتوانستند مقاصد خود را از مجراهای دیگر به پیش برند و مرحله دایره اصلاحات را تنگتر سازند.

۱۴. در مرحله اول، محافظه‌کاران برای تضعیف خاتمی حمله‌ای سازماندهی شده علیه شهرداران به راه انداختند و کرباسچی را به اتهام اختلاس محاکمه کردند. مجری این یورش، اطلاعات نیروی انتظامی بود که تحت فرماندهی سردار نقدی فرمانده وقت اطلاعات نیروی انتظامی قرار داشت. اطلاعات

نیروی انتظامی شهرداران را در بازداشتگاه وصال مورد بازجویی و بدرفتاری شدید قرار داد. بازداشتگاه وصال یکی از زندانهای محرمانه در ایران است. هیچ سند رسمی درباره موجودیت این بازداشتگاه وجود ندارد. بعدها معلوم شد که وصال یک بازداشتگاه جدیدالتأسیس برای بازجویی و بدرفتاری با شهرداران نبوده است، بلکه زندانی بوده که از دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی مورد استفاده اطلاعات نیروی انتظامی بوده است. البته در دوران رفسنجانی شایع بود که از زندانهای مخفی برای باجگیری از تاجران بزرگ و افراد ثروتمند استفاده می‌شود. در این زندانها و یا خانه‌های امن تاجران و افراد ثروتمند را وادار می‌کردند تا سهامشان را به وزارت اطلاعات و نیروهای امنیتی بفروشند. همچنین در دوران رفسنجانی مرسوم بود که روشنفکران و ناراضیان را در هتلها مورد بازجویی و تهدید قرار می‌دادند.

۱۵. در مرحله دوم، قتل‌های زنجیره‌ای اتفاق افتاد. دولت اعلام کرد که عوامل خودسر در وزارت اطلاعات مسئول این قتلها بودند. این تحول آب به آسیاب اصلاح‌طلبان ریخت و فاصله میان وزارت اطلاعات و رهبری و قوه قضاییه را عمیق‌تر ساخت.

۱۶. قوه قضاییه در مخالفت با روند اصلاحات دست به تعطیلی گسترده روزنامه‌ها زد. اکبر گنجی، عماد باقی، من و تعدادی دیگر را به اتهام شرکت در کنفرانس برلین دستگیر و محاکمه کرد. قوه قضاییه برای اولین بار از پرسنل حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی و سپاه استفاده ابزاری کرد. این قوه که قبلاً از وزارت اطلاعات برای دستگیری متهمین استفاده می‌کرد، از این مقطع به بعد شروع به انتخاب نهادهایی کرد که به لحاظ جناحی به آن نزدیکتر بودند. مثلاً سلولهای انفرادی بند ۲۴۰ اوین را برای بازجویی و اقرارگیری متهمین استفاده کرد. باقی، گنجی و من که از جمله شرکت‌کنندگان کنفرانس برلین بودیم مدتی در این سلولهای انفرادی اوین مورد بازجویی قرار گرفتیم.

چگونه اطلاعات موازی شکل گرفت؟

۱۷. مرحله سوم، با تأسیس گروه اطلاعات موازی شروع شد. گروه اطلاعات موازی یک مجمع غیررسمی و غیرقانونی است که توسط محافظه‌کاران برای مقابله با اصلاح‌طلبان تأسیس شد و هدف آن سرکوب خواستهای اصلاح‌طلبانه در ایران بود. خامنه‌ای که از کارکرد وزارت اطلاعات در سرکوب و ممانعت از اصلاحات ناامید شده بود اقدام به تأسیس اطلاعات موازی کرد. این گروه اطلاعاتی شامل نهادهای اطلاعاتی دیگر مانند حفاظت اطلاعات سپاه، حفاظت حراست قوه قضاییه، اطلاعات بیت رهبری، حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی، حفاظت اطلاعات ارتش و افراد اخراج شده دست راستی وزارت اطلاعات می‌شود. اطلاعات موازی مستقیماً تحت نظر رهبر کار می‌کرد و ساختار

متعدد و پراکنده آن تحت نظارت بیت رهبری انسجام یافته و فعالیتهای آن هماهنگ می‌شد. اعضای رهبری این نهادهای اطلاعاتی با همدیگر شور و مشورت داشتند و تصمیمها بر اساس استراتژی کلی شکست اصلاحات گرفته می‌شد و اجرای آن به نهاد اطلاعاتی‌ای که بهترین گزینه را ارائه می‌کرد سپرده می‌شد.

۱۸. در این مرحله زمزمه‌هایی درباره «براندازان خاموش» از سوی محافظه‌کاران داخل حاکمیت سر داده شد. در این دوران مطبوعات آزادی بیشتری یافته بودند، جنبش دانشجویی نیرومندتر و خواسته‌های اصلاح‌طلبانه در داخل جامعه عمیق‌تر شده بود. من و عزت‌الله سبحانی در ماه آذر سال ۱۳۷۹ توسط نیروی اطلاعات موازی دستگیر شدیم.

۱۹. بعد از تشکیل اطلاعات موازی برخوردها شروع شد. اولین برخوردها با ملی - مذهبی‌ها بود؛ دومین آن با وبلاگ نویسها؛ و سومین آن با سیامک پورزند که موسوم به پروژه هنرمندا شد و توسط اداره اماکن به پیش برده شد. اطلاعات موازی به صورت پروژه‌ای کار می‌کرد و تحت نظارت قوه قضاییه پروژه‌های خود را پیش می‌برد.

۲۰. هریک از نهادهای عضو اطلاعات موازی بازداشتگاه‌های مخفی خود را داشتند. مثلاً بازداشتگاه ۵۹، بازداشتگاه ولی عصر و پادگان ۶۶ (افسریه) مربوط به سپاه بود؛ پادگان «جی» که نزدیک فرودگاه مهرآباد قرار دارد و بازداشتگاه ۳۶ (جمشیدیه) و حشمتیه مربوط به حفاظت اطلاعات ارتش بود؛ اماکن، ملاصدرا، وزرا و توپخانه تحت نظر حفاظت اطلاعات نیروی انتظامی بودند؛ بازداشتگاه توحید و بند ۲۰۹ زندان اوین مربوط به وزارت اطلاعات بودند. طی سالهای ۱۳۷۹ الی ۱۳۸۲، تعداد زیادی از اصلاح‌طلبان در این بازداشتگاه‌ها مورد اذیت و آزار و انواع شکنجه‌های فیزیکی قرار گرفتند.

۲۱. اطلاعات موازی زندانهای دیگری نیز داشتند، مانند قرارگاه خاتم‌الانبیا و شاخه الف بند ۳۲۵ زندان اوین که مدرن‌ترین بازداشتگاه ساخته شده در خاورمیانه است. این بازداشتگاه‌ها خارج از کنترل سازمان زندانها قرار داشتند.

۲۲. به علاوه، اطلاعات موازی از بازداشتگاه‌های نظامی برای مقاصد غیرنظامی استفاده می‌کرد، مثلاً پادگان «جی» که در حقیقت برای استفاده ارتش است و امکانات بهتری نسبت به دیگر جاها دارد. من به مدت نوزده (۱۹) روز - بین ماه‌های فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۸۰ در این زندان بودم. همیشه چشم‌بند داشتم. نگهبان من را با چشمان بسته از جایی به جای دیگر می‌برد. این کار برای من بسیار دشوار بود که بعداً به آن خواهم پرداخت.

۲۳. وزارت اطلاعات نیز بازداشتگاه‌های اختصاصی خود را دارد که بعضی در منازل شخصی قرار دارند. اما وزارت بسته به مورد بسته از این منازل استفاده می‌کند. از این رو، می‌شود ادعا کرد که سیاست وزارت اطلاعات در مورد کاربرد از منازل به عنوان بازداشتگاه موردی است.

۲۴. بعد از موج اعتراضات علیه زندانهای سری در ایران، رژیم بازداشتگاهی را در زندان اوین به نام بند الف و ب ساخت. این دو مرکز، بند الف و ب (۳۲۵ سابق) و بند ۲۰۹ زندان اوین، خارج از نظارت سازمان زندانها هستند و مربوط به سپاه و وزارت اطلاعات می‌شوند.

۲۵. در دو سال اخیر که همه نهادهای اطلاعاتی در ایران یک دست شده‌اند، رژیم دیگر نیازی به کاربرد یک سیستم جدا به موازات سیستم حاکم نمی‌بیند. اما باید به خاطر داشت که نظام حاکم بر ایران خود را مقید و محدود به قوانین موجود در یک سیستم مشخص نمی‌داند و در کل پایبند حاکمیت قانون نیست. با تغییر سیاست اولویتها نیز تغییر می‌کنند. در شرایط عادی اولویت در کارهای اطلاعاتی با وزارت اطلاعات است و اگر مدیریت آن وزارت با خواسته‌های مقام رهبری هماهنگ نباشد، حاکمیت دوباره به سیستم موازی متوسل می‌شود.

۲۶. البته، من را بار اول وزارت اطلاعات دستگیر کرد و به بازداشتگاه امنیتی توحید برد و سپس به بند قرنطینه زندان اوین که تحت نظارت سازمان زندانها قرار داشت منتقل ساخت.

دستگیری و زندان رفتن

بار اول

۲۷. اولین بار من در مرداد ماه سال ۱۳۷۵ توسط وزارت اطلاعات دستگیر شدم و برای مدت ۱۰ روز در بازداشتگاه توحید که یکی از بازداشتگاه‌های اصلی وزارت اطلاعات بود به سر بردم.

۲۸. دوستان دیگر من را قبلاً گرفته بودند و انتظار گرفتاری من وجود داشت. من در دفتر انجمن ساختمان اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر بودم که یک کارمند حراست^۱ آمد و گفت که با من کار دارد. وقتی که کمی دور شدم دیدم که در محاصره چند نفر قرار دارم. یکی از دوستان

^۱ حراست نام یک نهاد اطلاعاتی است که در همه نهادهای دولتی دفتر دارد و همه فعالیتهای اطلاعاتی آن در هماهنگی با وزارت اطلاعات صورت می‌گیرد. دفتر حراست دانشگاه‌ها زیرمجموعه اداره کل حراست وزارت علوم است. این اداره با تأیید وزارت اطلاعات مسئول حراست دانشگاه‌ها را تعیین می‌کند. اما رئیس کل اداره حراست وزارت علوم از سوی وزیر علوم معرفی می‌شود و با تأیید وزارت اطلاعات رسمیت می‌یابد. هر حراست یک معاون امنیتی دارد که مستقیماً از سوی وزارت اطلاعات تعیین می‌شود.

دانشجوی دیگر را بعداً از خوابگاه دانشگاه گرفتند. من را از در عقبی دانشگاه مخفیانه خارج کردند تا سر و صدا ایجاد نشود. شخصی که من را صدا زد لباس شخصی به تن داشت. ما را داخل یک ماشین که بیرون محوطه دانشگاه بود کردند و داخل ماشین به ما چشم‌پند زدند. در بازداشتگاه توحید ما را کاردکس هویت کردند و لباس زندان دادند. من را داخل یک سلول انفرادی انداختند. ۲ ساعت بعد بازجویی شروع شد.

۲۹. در بازداشتگاه توحید این بار مورد خشونت قرار نگرتم. بازجوها داد می‌زدند، فحش می‌دادند و ساعتها من را بیدار نگاه می‌داشتند، اما این بیدار نگاه داشتن به مرحله شکنجه نمی‌رسید. بازجویان تحقیر و توهین بسیار می‌کردند و دشنام می‌دادند. احمق، نادان، ابله و غیره صدا می‌کردند.

۳۰. اتهام من ایجاد اغتشاش در کشور و اقدام علیه امنیت بود. بازجوها ادعا می‌کردند که من یکی از نفوذیهای نهضت آزادی در جنبش دانشجویی هستم. مبنای این اتهام مقارن شدن درگیری دانشجویان دانشگاه پلی‌تکنیک (امیرکبیر) و انصار حزب‌الله با افتتاح پروژه خط راه‌آهن سرخس - تجن بود. به شکل کاملاً تصادفی در همان روزی که دولت می‌خواست این پروژه خط راه‌آهن را بهره‌برداری کند میان دانشجویان و انصار حزب‌الله سر سخنرانی عبدالکریم سروش در دانشگاه درگیری شد. بازجوها ادعا می‌کردند که این درگیری عمدی بوده و مجموعه ما تحت تأثیر فردی که با سازمان مجاهدین خلق ارتباط داشته است می‌خواستند این دستاورد دولت را تحت تأثیر قرار دهند. از من خواستند که از مقامات رسماً عذرخواهی کنم. به علاوه، بازجوها می‌خواستند از من در خصوص ارتباط تشکیلاتی نهضت آزادی اعترافات بگیرند. چون همه این اتهامها دروغ و خلاف واقع بود، من مقاومت کردم. بازجوها تهدید می‌کردند که اگر اعتراف نکنم سالها در زندان خواهم ماند، اما من تسلیم نشدم.

۳۱. قاضی پرونده من قاضی مقدس، مسئول شعبه ۳ دادگاه انقلاب بود. قاضی سربازجو نیز بود. روز دهم ما را پیش قاضی مقدس در شعبه ۳ دادگاه انقلاب بردند و بحثی بین من و دوستم (علی رضا سیاسی‌راد) با قاضی راه افتاد و او به شریعتی و بازرگان توهین کرد. قاضی ادعا کرد که شریعتی و بازرگان بانیان انحرافات دینی هستند. ما از شریعتی و بازرگان دفاع کردیم. قاضی ناراحت شد و گفت که شما متنبه و آدم نشده‌اید. دستور داد که ما را به بند قرنطینه زندان اوین ببرند. یک شب در اوین بودیم. روز بعد که دوباره ما را به دادگاه آوردند بحث نکردیم و با گذاشتن قرار کفالت ۵ میلیون تومانی آزاد شدیم. دادگاه من تشکیل نشد و پرونده من هنوز باز است.

۳۲. باردوم توسط قوه قضاییه دو شب مانده به انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۷ (اول خرداد) دستگیر شدم. اتهام من استفاده از امکانات دولتی به نفع یکی از کاندیدهای ریاست جمهوری یعنی خاتمی بود. من را به زیر زمین قوه قضاییه بردند و بعد از دو روز آزاد شدم.

بار سوم

۳۳. بار سوم بعد از [شرکت در] کنفرانس برلین زندانی شدم. باز هم توسط قاضی مقدس به شعبه ۳ دادگاه انقلاب فراخوانده شدم. در احضاریه آمده بود که برای ادای پاره‌ای توضیحات به دادگاه بروم. رفتم و سؤال و جواب آغاز شد. قاضی مقدس در دفتر خود برای من قرار بازداشت صادر کرد و از همان لحظه من تحت بازداشت قرار گرفتم. من را به بند ۲۴۰ زندان اوین فرستادند. ۱۹ روز در زندان انفرادی اوین بودم و ۳۵ روز در بند ویژه روحانیت زندان اوین.

۳۴. اتهام من شرکت در کنفرانس برلین بود. بازجوییها همه در شعبه ۳ دادگاه انقلاب صورت می‌گرفت. چشم‌بند نداشتم و بازجوها من را متهم به براندازی و حرکتهای ضد انقلابی می‌کردند. در این راستا یک سلسه فعالیت‌های دانشجویی من را زیر سؤال می‌بردند.

۳۵. لحن بازجوها توهین و تحقیرآمیز بود. از صبح تا شب بازجویی می‌کردند. بعضی اوقات من را برای تنبیه به یک اتاق شیشه‌ای می‌فرستادند که در اثر تابش مستقیم نور آفتاب گرم و خفکان آور می‌شد. بازجوییها بعضی روزها تا هفت - هشت ساعت طول می‌کشیدند.

۳۶. بار سوم مدتی کمتر از دو ماه در زندان ماندم و با قرار وثیقه ۵۰ میلیون تومانی آزاد شدم. دادگاه من علنی بود و من از خود دفاع کردم. موارد اتهام من ماده ۴۵۸^۲ و ماده ۵۰۰^۳ قانون جزایی ایران بود.

۳۷. قاضی دادگاه اولیه هر دو اتهام را وارد دانست و من را به ۵ سال حبس محکوم کرد. در دادگاه تجدید نظر این حکم به یک سال کاهش پیدا کرد و من این مدت را در زندان گذراندم.

بار چهارم

۳۸. بار دیگر، من در آذر ماه سال ۱۳۷۹ توسط قاضی حداد در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب مورد بازجویی قرار گرفتم. قاضی حداد یکی از چهره‌های برجسته و خط‌دهنده گروه اطلاعات موازی بود. وی

^۲ ماده ۴۵۸ تشکیل گروه سیاسی و نظامی برای بر هم زدن امنیت عمومی می‌باشد.

^۳ ماده ۵۰۰ تبلیغ علیه جمهوری اسلامی ایران و نشر اکاذیب می‌باشد.

احضاریه‌ای برای من به خانه فرستاده بود که تقریباً ۱۰ روز بعد از سخنرانی من در تجمعی دانشجویی در دانشگاه امیر کبیر بود. در این سخنرانی من از رهبر انتقاد کرده بودم. در احضاریه، باز هم مانند قبل، به صورت مبهم نوشته شده بود که برای ادای پاره‌ای توضیحات به شعبه ۲۶ بیایم.

۳۹. قاضی حداد بازجویی را انجام داد. اول نوار سخنرانی من را گذاشت و محترمانه سؤالهای خود را مطرح کرد. قاضی حداد گفت که من به مقام رهبر اهانت کرده‌ام و به قوه قضاییه تهمت زده‌ام. قاضی با من بحث کرد و من نیز استدلالهای خود را ارائه دادم. قاضی حداد گفت که من خیلی مواضع تندی دارم و نباید آنقدر تندروی کنم که مایه اذیت دیگران و دردسر برای خودم بشود. جلسه دوم نیز به همین صورت به سؤال و جواب میان من و قاضی حداد گذشت. در جلسه سوم مهندس سبحانی نیز حاضر بود. قاضی حداد نبود و منشی او در غیاب او مسئولیت سؤال و جواب را بر عهده داشت. در این جلسه منشی حداد دستور بازداشت موقت من را صادر و امضاء کرد و به این صورت من به زندان رفتم.

۴۰. ده روز با مهندس سبحانی در بخش عمومی زندان اوین بودم، اما بعد از یک هفته به بخش انفرادی زندان اوین در بند ۲۴۰ منتقل شدم. بازجویی در اسرع وقت شروع شد. اتهام من بازهم براندازی بود. بازجویی این بار فرق داشت. چشمان من در جریان بازجویی همیشه بسته بود. توهین و داد و بیداد و دشنام زشت‌تر و قبیح‌تر بود. تهدید می‌کردند که تمام ابعاد زندگی من را بررسی خواهند کرد و می‌گفتند که «پدر تو را در می‌آوریم».

۴۱. بازجوها اول من را تفهیم اتهام کردند. گفتند که من در جریان سخنرانی خود در دانشگاه امیر کبیر به شخص رهبری توهین و علیه نظام تبلیغ کرده‌ام. من نیز قبول کردم که در محدوده همین دو اتهام مطرح شده به سؤالات بازجوها پاسخ دهم. اما آنها سؤالهای دیگری را نیز مطرح می‌کردند و من از جواب دادن به آنها امتناع می‌کردم.

۴۲. ۲ روز اول بازجویی در بند ۲۴۰ بود اما روز سوم بازجویی در ساختمان اوین (که اسم مشخصی نداشت و نزدیک قرنطینه بود و بعدها به بند الف سپاه ملحق شد) صورت گرفت.

۴۳. از این لحظه به بعد بازجویی با بی‌خوابی همراه بود. بازجوها از من می‌خواستند که از مقام رهبری معذرت بخواهم و از رییس قوه قضاییه طلب بخشش نمایم و به علاوه درباره اتهامات گذشته من که حکم آن توسط دادگاه صادر شده بود و به خاطر آن به زندان رفته بودم دوباره جواب پس دهم.

۴۴. بازجویی این بار با خشونت بسیار همراه بود. یکی از بازجوها سؤال می‌کرد و وقتی خسته می‌شد می‌رفت و بازجوی دیگری می‌آمد. من را وادار می‌کردند با چشمان بسته رو به دیوار بایستم. حال خراب می‌شد، اما آنها کوچکترین نگرانی از این بابت نداشتند. بازجوها تهدید می‌کردند اگر به خواسته‌های آنها تن ندهم من را به تاریکخانه اشباح خواهند فرستاد. تاریکخانه اشباح اشاره بود به محفلی که گرداندگی قتل‌های زنجیره‌ای را بر عهده داشت. بازجوها صراحتاً می‌گفتند که اگر به تاریکخانه اشباح فرستاده بشوم دیگر زنده بر نخواهم گشت و نصیحت می‌کردند که بهتر است اتهام براندازی را بپذیرم و گرنه در همین زندانها خواهم پوسید.

۴۵. بازجویی بدون وقفه در طول شب صورت می‌گرفت. نزدیک‌های صبح دوباره من را به سلول باز می‌گرداندند و شب دوباره برای بازجویی احضار می‌کردند. بازجوها همیشه نقش پلیس خوب و بد را بازی می‌کردند. با هم دعوا می‌کردند. یکی می‌خواست با من برخورد فیزیکی بکند و من را شکنجه دهد. بازجوی دیگر مانع تدروی‌های بازجوی اولی می‌شد و از من می‌خواست با آنها همکاری کنم. نقش بازی می‌کردند. یکی وعده‌های بزرگ می‌داد و دیگری تهدید می‌کرد و اتهامات سنگین مثل براندازی و مخفی کردن اسلحه می‌بست. پلیس خوب می‌گفت که من فرد توانایی هستم و اگر با آنها همکاری کنم در موضع رهبری ارگانهای مهم دولتی مانند صدا و سیما قرار می‌گیرم و زندگی آرام و آینده‌ای روشن خواهم داشت. همچنان استدلال می‌کرد که اگر نظام ضربه بخورد کشور متلاشی و تجزیه می‌شود. من کاملاً تکان خورده بودم. تصور می‌کردم کودتا شده باشد. بازجوها درباره دستگیری معاونین خاتمی صحبت می‌کردند. به خاتمی دشنام می‌دادند. تصور می‌کردم حتماً تحول بزرگی بیرون اتفاق افتاده که من از آن بی‌خبرم. در یکی از همین بازجویی‌های طولانی شبانه بود که یکی از بازجوها تهدیدکنان گفت که من یک ساعت وقت دارم و دو انتخاب: یا با آنها همکاری کنم و یا به قعر جهنم بروم.

۴۶. ساعت ۹ صبح من را داخل پتویی پیچاندند و در ماشینی انداختند. چشم‌بند داشتم. ماشین دور می‌زد و من که یک هفته شبها نخوابیده بودم داخل ماشین بالا آوردم. نهایتاً بعدازظهر همان روز ساعت ۳ و یا ۴ من را به زندان ۵۹ عشرت‌آباد که تحت نظارت سپاه قرار داشت آوردند. چیزی از قبل درباره این زندان نمی‌دانستم. این معلومات را بعدها راجع به زندان ۵۹ جمع‌آوری کردم.

۴۷. وقتی وارد زندان ۵۹ شدم حالم خیلی بد بود. هوای زندان نیز گرفته و گرم بود. با چشم‌بند توی حیاط من را کارتکس هویت کردند و با همان چشم‌بند وارد سلول انفرادی کردند. غذا آوردند. اوایل شب به اتاق بازجویی بردند. قبل از آن سر و صداهای زیادی شنیدم. اولین جمله بازجو تفاوت میان این

زندان و زندانهای قبلی من بود. بازجو گفت «اینجا مثل آنجاها نیست و با تو برخورد ملایم نخواهد شد. یا راه می‌آیی یا می‌میری». بازجوها سؤالاتی خارج از اتهام‌های مطرح می‌کردند و من اعتراض می‌کردم. کتک زدن شروع شد. دو نفر بودند و با مشت و لگد به پشت سرم و پهلوهایم ضربه می‌زدند. در این هنگام اطلاعات موازی تشکیل شده بود. یکی از بازجوها با من وارد بحث فلسفی شد و خواست نشان بدهد که معلومات فلسفی زیادی دارد. بازجو بحث کرد که آیا افعال به لحاظ ذاتی دارای حب و قیح هستند و یا برداشت و برخورد دیگران به آن افعال معنی و صفت می‌بخشند. من نیز با اینگونه بحثها آشنایی داشتم. بازجو کم آورد و خشونت به کار گرفت. بعد بازجوی دیگر جریان بحث را تغییر داد و ادعا کرد که ما آلت دست آمریکاییها شده‌ایم و درصدد براندازی جمهوری اسلامی ایران هستیم و گفت که من دو راه پیش رو دارم: یکی به بهشت زهرا (که نام یک آرامگاه بزرگ در شهر تهران است) ختم می‌شود و دیگری به تسلیم شدن من. اتهامات من را تکرار کرد و گفت من برانداز هستم و به مقام معظم رهبری توهین کرده‌ام. من هر دو اتهام را رد کردم. دونفر که خیلی جثه بزرگی داشتند برای بازجویی من آمده بودند. چشم‌بند داشتم و بازجوها تهدید می‌کردند و می‌گفتند که من یک بچه سوسول بیش نیستم و برای آنها چیزی نیستم. می‌گفتند که در این زندان کله‌گنده‌هایی مانند کیانوری و دیگران اعتراف کرده‌اند، چه برسد به من.

۴۸. از این شب به بعد بی‌خوابیهای پیاپی آغاز شد و تا صبح ادامه پیدا کرد. من و سحابی در یک زمان در این زندان بودیم. سلولهای انفرادی خیلی مرطوب بودند و هوای آنها خیلی خفقاں‌آور. این زندان ۳۰ الی ۳۴ سلول بیش نداشت که ۱۰ اتاق از آنها سلولهای بازجویی بود. یکی از اتاقهای بازجویی بزرگتر از سایر اتاقها بود. اتاقهای بازجویی را معمولاً سرد نگاه می‌داشتند. من که لباسی غیر از لباس زندان نداشتم، در جریان بازجویی احساس سرما می‌کردم.

۴۹. سؤالات بازجوها از دو مورد اتهام من فراتر رفته بود. آنها اعتقادات و باورهای من را به پرسش می‌گرفتند. می‌پرسیدند نظرات خود را درباره اصلاح‌طلبان بگویم و موضع خود و دانشجویان را در مورد مسایل روز بیان کنم. یا می‌پرسیدند راجع به قتل‌های زنجیره‌ای چه فکر می‌کنم. در همه این موارد طرح و سناریو و برداشت خود را داشتند. می‌خواستند همان برداشت را به من نیز بقبولانند. می‌گفتند در کوی دانشگاه دانشجویان کوکتل مولوتف داشتند و از آن علیه نیروی انتظامی و سپاه استفاده کردند. من مقاومت می‌کردم و سعی می‌کردم تحت‌تأثیر گفته‌های آنها قرار نگیرم.

۵۰. در این زندان بی‌خوابی دادن خیلی شدید بود و خیلی گسترده اعمال می‌شد. فحاشی با صدای بلند رسم معمول بود. یک بار چهار شب متوالی به من بی‌خوابی دادند. بی‌خوابی و کمبود غذای کافی من را

کاملاً از پا انداخته بود. بی‌خوابی طوری بود که من را همیشه سرپا نگاه می‌داشتند. به مجردی که به خواب می‌رفتم کسی من را از موهایم گرفته و به زور بلند می‌کرد و سرپاه نگاه می‌داشت. من گیج و سرخورده شده بودم. نمی‌توانستم هیچ‌چیز را تشخیص دهم. در همین لحظات یکی از بازجوها تهدیدکنان می‌آمد و انواع شکنجه‌های بعدی را برایم تعریف می‌کرد که شامل ضرب و شتم و تعرض جنسی بود. مثلاً به گوشم می‌گفت در صورتی که تسلیم نشوم و اعتراف نکنم حرمت من را خواهند ریخت و بعد شروع می‌کرد به تعریف اینکه چگونه تجاوز جنسی را انجام خواهند داد. می‌گفت که یک بطری را به مقعد من فرو خواهند برد یا مثلاً می‌گفت که من را از پا به سقف آویزان خواهند کرد و تا دم مرگ شلاق خواهند زد یا می‌گفتند که ناخنهای دستها و پاهایم را خواهند کشید و من را بیست سال در زندان نگاه خواهند داشت. فضای بیش از حد ترسناکی را برایم ترسیم می‌کردند. این در حالی بود که من را بی‌خوابی می‌دادند و بازجویی را طولانی‌تر کرده بودند تا من را بشکنند. خواست آنها اعتراف من به جرایم سنگین بود و قبول کردن القائات ذهنی آنها. مدت یک ماه در این زندان ماندم.

۵۱. یک سربازجو و سه بازجوی معمولی داشتم. رئیس همه بازجوها، طائب نام داشت. طائب یک روز در جریان بازجویی سیلی محکمی به صورتم زد. هنوز آن سیلیها را فراموش نکرده‌ام. طائب یکی از پرسنل وزارت اطلاعات بود که به دلیل بدرفتاری از وزارت اطلاعات اخراج شده بود و به اطلاعات موازی پیوسته بود. البته شایع بود که دلیل اخراج وی نصب شنود در منزل هاشمی رفسنجانی بوده است.

۵۲. بعد از یک ماه دوباره من را به اوین برگرداندند و به بند زیرزمینی ۲۴۰ زندان اوین انتقال دادند که دارای دستشویی بود. هوا سرد بود و اوین که در یک منطقه کوهستانی قرار دارد سردتر از دیگر نقاط تهران بود. زیرزمین اوین شدیداً سرد بود. به من صرفاً یک پتو داده بودند و لباس زندان نیز نازک بود. به شدت احساس سرما می‌کردم.

۵۳. در این مقطع برخوردهای خشن (مانند فحاشی، بی‌خوابی و ضرب و شتم) زیاد بود. نگهبان نمی‌گذاشت پتو را روی سرم بکشم. هنگامی که وارد سلول می‌شدم نگهبان من را مجبور می‌کرد تا دستهایم را پشت گردنم بگذارم و همان‌گونه گوشه سلول انفرادی رو به دیوار بایستم تا بتواند برای من غذا بیاورد و برود. او همیشه مراقب من بود. شب و روز آرام نداشتم. روزها سرما نمی‌گذاشت استراحت کنم و شبها تا صبح به سؤالات تهدیدآمیز بازجوها جواب می‌دادم. بی‌خوابی کاملاً من را از

پا انداخته بود. بازجویی نیز در همان ساختمانی صورت می‌گرفت که قبل از رفتن به بازداشتگاه ۵۹ من را به آن برده بودند.

۵۴. شکنجه‌های جسمی شامل ضرب و شتم می‌شد. با لگد به پشت و پهلوهایم می‌زدند. مثلاً زمانی که بازجویی ادامه داشت ناگهان دو یا سه نفر به جانم می‌افتادند و با مشت و لگد به پشت و سرم می‌زدند. یک روز روی صندلی نشسته بودم که یکی از بازجوها به نام ثابتی با لگد به پهلویم زد. وقتی به زمین افتادم موهایم را کشید تا بلند شوم و به بازجویی ادامه دهم.

۵۵. شکنجه‌های روحی بی‌نهایت شدید بود. تهدید می‌کردند که اعضای خانواده من را دستگیر و شکنجه خواهند کرد و می‌گفتند که پدر و خواهر و دوستانم را دستگیر خواهند کرد. یک بار حکم اعدام من را اعلام کردند و یکی از بازجوها که نقش پلیس بد را بازی می‌کرد گفت که باید برای اعدام آماده بشوم. من را از سلول بیرون کرد و توی حیاط اوین کشید تا حکم اعدام را اجرا کند. در همین لحظات من می‌شنیدم که بازجوی دیگر (که نقش پلیس خوب را بازی می‌کرد) با تلفن نزد قاضی التماس می‌کرد که به من رحم کنند زیرا من جوان هستم. بعد دوباره صدا می‌آمد که «نه، نمی‌شود. باید حکم اعدام اجرا بشود». بازجویی که نقش پلیس خوب را بازی می‌کرد نزد بازجوی بد می‌آمد و می‌گفت که به من رحم کند. بازجوی بد می‌گفت «نه این آدم نمی‌شود». بازجوی خوب نزد من می‌آمد و می‌گفت «من التماس می‌کنم به پدر و مادر خود رحم کن و به جوانی خودت دل بسوز و اعتراف کن، وگرنه تیرباران خواهی شد». نیم ساعت کشمکش میان این دو بازجو ادامه داشت. من کاملاً خرد شده بودم. این نمایش اعدام اولین ضربه شدیدی بود که من را از پا انداخت.

۵۶. بعد از این نمایش من تصمیم گرفتم به گفته‌های آنها گوش بدهم. اما آنها می‌خواستند از من اعترافات وحشتناکی بگیرند، اعترافاتی که حکم اعدام من را تسریع می‌کرد. مثلاً از من می‌خواستند بگویم که دفتر تحکیم وحدت انبار اسلحه داشته، یا من در صدد ترور استاندار خرم‌آباد بودم. به علاوه می‌خواستند من علیه تعدادی افراد دیگر شهادت دروغ بدهم. من قبول نکردم.

۵۷. من را روی تختی خواباندند و دستهایم را بستند و وانمود کردند که می‌خواهند من را با کابل بزنند. کابل را به من نشان دادند. این اتفاق بعد از ماجرای شلاق خوردن بود و من به شدت پریشان حال بودم. حالت کودکی را داشتم که پدر و مادر خود را گم کرده است و نزد یک جماعت غریبه تنها و بی‌پناه رها شده است. از ترس اینکه مبادا مجبور بشوم اعترافات سنگینی بکنم، به خصوص در مورد دیگران، به ناچار تسلیم شدم و برخی از ادعاهای آنها در مورد وارد کردن کوکتل مولوتف به کوی دانشگاه را پذیرفتم تا من را از روی تخت باز کردند.

۵۸. من کابل نخوردم ولی همواره تهدید آن بالای سرم بود.

۵۹. یک ماه و نیم در این شرایط سخت به سر بردم که هر روز فشارهای جسمانی و روحی شدیدتر می شدند و خواسته های بازجویان بیشتر. من نیز به شدت مقاومت می کردم، شخصیت خود را حفظ کرده بودم و مقاومت می کردم. اما متوجه شدم که بازجوها می خواهند من را تحت فشار بگذارند و اعترافات دربارہ دیگران از من بگیرند. در این مقطع من از خود بریدم، شخصیت خود را از دست داده و اعتراف کردم.

۶۰. اعترافات دروغ از من گرفتند. بعد از تسلیم شدن یک هفته دیگر در اوین ماندم. یک هفته بعد، دوباره من را از اوین به زندان ۵۹ بردند. شمار زندانیها این بار بیشتر از بار قبل بود. یک ماه گذشت. قاضی حداد آمد. چشم بند را برداشتند. به قاضی گفتم که اعترافات دروغ است، همه آنچه از من گرفته اند تحت شکنجه و ارباب بوده است. قاضی حداد رفت. اما برخوردهای شدید دوباره شروع شد. بازجویان می خواستند که اعترافات دروغین انجام دهم و شهادت دروغ دربارہ دیگران بدهم. دیدم که دیگر توان مقاومت ندارم و بهتر است دوباره خود اعتراف بکنم تا دوباره دیگران. می ترسیدم که اگر مقاومت خود را ادامه بدهم روزی بالاخره مجبور شوم دوباره دیگران شهادتهای دروغین بدهم. همین ترس موجب شد تا انجام مصاحبه تلویزیونی را بپذیرم.

۶۱. بازجوها روی چند محور برای انجام مصاحبه تلویزیونی تحمیلی با من توافق کردند. اول اینکه اعترافات دربارہ من و کارهای من باشند. دوم اینکه این اعترافات جلو دوربین صورت گیرد. پذیرفتم. از این به بعد بازجویی به چانه زدن میان من و بازجوها راجع به متن اعتراف نامه تبدیل شد.

۶۲. بازجوها از من خواستند تا دوباره مسایل ذیل صحبت کنم:

أ. اول اینکه جنبش دانشجویی منحرف شده و خارج از چارچوب قانونی خود دست به فعالیتهای سیاسی و خرابکارانه علیه نظام زده است. من استدلال کردم که چنین چیزی نبوده، اما استدلال من کار را مشکلتر می ساخت و خواسته های بازجوها بیشتر می شد.

ب. دوم اینکه جنبش دانشجویی تحت رهبری جنبش اصلاح طلب قرار داشته و از آنها خط می گرفته است و نقش پیاده نظام اصلاح طلبان برای رسیدن به قدرت را ایفا کرده است. معلوم بود که این واقعیت نداشت اما آنها از من می خواستند تا در این باره نظریات آنها را جلوی دوربین از زبان خود بگویم.

ج. سوم اینکه اعتراف کنم من به خاطر تجربه و سن کم تحت تأثیر احساسات قرار گرفتم و بدون تشخیص درست از اوضاع و احوال دست به اقداماتی زدم که اکنون می‌دانم اشتباه بودند.

۶۳. من می‌گفتم که این موضوعات درست نیستند اما بازجوها می‌گفتند که درست هستند. بالاخره متن مصاحبه بعد از مدتی رفت و برگشت بین من و تیم بازجویی تهیه شد. متن تهیه شده را بازجوها به یک کمیته به اسم کمیته کارشناسان (که نمی‌دانم چه کسانی عضو آن بودند اما مسلماً رهبران گروه اطلاعات موازی بودند) تسلیم کردند. کمیته کارشناسان متن را تغییر داده و به بازجوها ارسال داشت. بازجوها از من خواستند که متن را با توجه به تعدیلات کمیته کارشناسان عوض کنم. این رفت و آمد در چند مرحله صورت گرفت تا بالاخره متن نهایی تهیه شد.

۶۴. من را روبروی دوربین نشاندهند. متن را برای من تکرار کردند. ۴ بار از من در داخل بازداشتگاه ۵۹ فیلم گرفتند و قبل از آن ۷ و ۸ بار متن را با من تمرین کرده بودند. هدف از این تمرینهای تکراری آن بود که من جلوی دوربینهای تلویزیون عادی جلوه کنم و حالتی غیر طبیعی نباشد. گهگاهی که می‌گفتم آن سطر را نمی‌خوانم یا نمی‌گویم، من را دوباره به زندان انفرادی بر می‌گرداندند و سر و کله بازجویی خشن دوباره پیدا می‌شد. یک بار سر رابطه جنبش دانشجویی و براندازی من پذیرفتم که بگویم جنبش دانشجویی برانداز بوده و فقط قبول کردم بگویم ناخواسته و ناآگاهانه تحت تأثیر بوده است.

۶۵. یکی از روزهای اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۰، موهام را اصلاح کردند، ریشم را زدند، لباسم را عوض کردند و گفتند که حمام بگیرم. بعد من را با چشم‌بند و ماشین به بخش دیگری منتقل کردند. پس از آنکه رسیدیم چشم‌بند را برداشتند. دیدم داخل پادگاه ولی عصر متعلق به نیروی هوایی سپاه که زندان ۵۹ در آن قرار دارد هستم. من را جلوی دوربین صدا و سیما نشاندهند. بازجوها آمدند و از من خواستند با آنها مصاحبه کنم. البته قبل از فیلمبرداری به من قول داده بودند که فیلم را پخش عمومی نکنند و فقط گفتند فیلمهایی که تاکنون گرفته شده بود به شکل حرفه‌ای ضبط نشده بودند. به من گفتند این بار یک فیلمبردار حرفه‌ای آمده تا فیلم بهتری بگیرد. خواستم امتناع کنم. اما بازجوها تهدید کردند و گفتند کاری نکنم تا دوباره به زمان گذشته برگردم. من نیز دیگر حوصله زجر و شکنجه را نداشتم. به هر صورت جلوی دوربین نشستم و متن تهیه شده را خواندم. بخش عمده آن را حفظ کرده بودم. نیم ساعت طول کشید. این گفتگوی تلویزیونی بیشتر جنبه تحلیلی داشت و فعالیت‌های من را مورد نقد قرار می‌داد. در فیلم اول بازجو به جای مجری نشست و دوربین فقط روی من بود. بعد مجری صدا و سیما آقای فلاح آمد و یک ساعت مصاحبه کرد. از من سؤالاتی پرسید و

من هم در همان چارچوب توافق شده با تیم بازجویی جواب دادم. سپس به بازداشتگاه و سلول انفرادی خود برگشتم. برخلاف گفته‌های آنها فیلم از یک شبکه تلویزیونی پخش شد. فیلم پخش شده ترکیب و مونتاژی از دو فیلم فوق بود. پخش آن فیلم ضربه روحی شدیدی به من وارد کرد.

۶۶. اولین بار بعد از دو ماه و نیم در بهمن ماه ۱۳۷۹ با خانواده ملاقات کردم. ملاقات با خانواده سه ماه بعد از دستگیری در حضور یک بازجو در دادگاه انقلاب صورت گرفت. ۲۵ کیلو وزن کم کرده بودم. ملاقات بدی بود. تا خانواده حال من را پرسیدند، ملاقات ختم شد. این ملاقاتها منظم نبودند. به طور میانگین هر دو ماه یک بار با فامیل ملاقات می‌کردم. در همه این ملاقاتها بازجو حاضر بود و ناظر گفتگوهای ما بود. در یکی از ملاقاتهایی که در اواخر اردیبهشت سال ۱۳۸۰ با خانواده داشتم فهمیدم که فیلم پخش شده است. در مجموع من پنج بار با خانواده ملاقات کردم و هر ملاقات بیش از ۱۰ دقیقه تا نیم ساعت ادامه پیدا نمی‌کرد. یکی از ملاقاتهایم بنا بر خواست بازجوها در دادگاه صورت گرفت. بازجوها از پدرم خواسته بودند که من را نصیحت کند و بگوید که تندروی نکنم و از افشاگری علیه آنها و رد اعترافاتم صرفنظر کنم.

۶۷. در ایام تمرین مصاحبه تلویزیونی، سلول انفرادی من را تغییر دادند. سلول بزرگتری بود. فشارهای روانی نیز زیاد بود. حال من خیلی بد بود. فکر می‌کردم به جنبش دانشجویی و مردم خیانت کرده‌ام. دیوانه‌وار سرم را به دیوار می‌کوبیدم. تصمیم گرفتم خودکشی کنم ولی چیزی در دسترس نبود تا با آن خودکشی کنم. سعی کردم این کار را با سیم برقی که در سلول انفرادی بود انجام دهم. هرچه سعی کردم دستم به سیم برق نرسید. در خود فرو رفتم. فکر کردم اگر می‌خواهم به زندگی خود خاتمه بدهم، چرا افشاگری نکنم. بگذار بعداً بازجوها زندگی من را بگیرند. این تصمیم یک انقلاب روحی بود. روحیه من تغییر کرد. فرق کردم. دیگر آن آدمی که درصدد خودکشی بود نبودم. آدم دیگری شده بودم، مصمم و قاطع. از همان لحظه خودم را بازیافتیم و مقاومت من از سر گرفته شد.

۶۸. در همین ایام نامه‌ای از قاضی آمد که از من می‌خواست اعترافات خود را تأیید کنم و سؤال کرده بود که آیا اعترافات خود را قبول دارم یا خیر. من نوشتم که همه آن اعترافات تحت فشار گرفته شده و من هیچ یکی از آن گفته‌ها را قبول ندارم. برای قاضی نوشتم اگر در کنار امضای من نشانی از اثر انگشت وجود دارد آن گفته‌ها را قبول دارم و اگر نباشد قبول ندارم. به قاضی نوشتم که مصاحبه اجباری بوده و بنا بر دستور بازجوها صورت گرفته و محتوای آن را نیز بازجوها دیکته کرده بودند.

۶۹. یک روز رئیس دادگاه انقلاب آقای مبشری آمد بازداشتگاه ۵۹ و در سلول انفرادی از من پرسید که آیا اعترافات خود را می‌پذیرم یا خیر. من هنوز ترس داشتم. صریحاً نگفتم اما به شکل تلویحی به وی

گفتم که نه. وقتی با قاضی روبرو شدم بی‌پروا همه چیز را گفتم. قاضی به جای رد اعترافات من گفت که به مشکل بر خواهم خورد و وضعیت من بدتر خواهد شد اما تصمیم با من بود. او مسئولیت قبول نکرد و گفت در کار بازجویی دخالت نداشته است.

۷۰. بازجویان آمدند و همان سؤال و جوابهای قبلی دوباره آغاز شد. قبل از گرفتن مصاحبه در تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۸۰، مدتی من را از بازداشتگاه ۵۹ به بازداشتگاه «جی» انتقال دادند که در یکی از پادگانهای وزارت دفاع است و در نزدیکی باند فرودگاه قرار دارد. نشست و برخاست هواپیما خیلی ناراحت می‌کرد و نمی‌گذاشت بخوابم. ۱۸ روز در این زندان ماندم.

۷۱. پس از اینکه روحیه خود را به دست آوردم به قاضی اعلام کردم که دیگر به سربازجو پاسخ نمی‌دهم. سربازجو خود را علوی معرفی می‌کرد. پس از اینکه بریدم چشم‌بندم را در بازجویی بر می‌داشتند. چهره او را دیده بودم. بعدها فهمیدم نام او سراج است. سراج الان گهگاهی برای خبرگزاری فارس مطلب می‌نویسد و در حال حاضر مسئول سازمان بسیج دانشجویی سپاه است. سراج هرچه سؤال کرد من جواب ندادم. گفتم می‌خواهم یک بازجوی دیگری بیاید.

۷۲. بعد کسی به نام موسوی (که بازجوی مهندس سحابی بود) آمد و شروع کرد به بازجویی. تهدید می‌کرد که بلایی به سرم بیارند که شکنجه‌های گذشته را فراموش کنم. تحقیر می‌کرد که من یک بچه سوسول و کوچکی بیش نیستم. بازجو می‌گفت یا اقرار کنم و یا ده سال دیگر در آنجا خواهم ماند.

۷۳. دوباره من را به دادگاه انقلاب بردند. بازدید با خانواده نیز در همین دادگاه صورت گرفت. من در دادگاه انقلاب به فامیل خود گفتم که اعترافات تلویزیونی تحت فشار از من گرفته شده بود و مصاحبه نیز فیلمی بود که تیم بازجویی کارگردان آن بود و من فقط نقش تعیین شده‌ای را بازی می‌کردم.

۷۴. منشی دادگاه به من اخطار داد که ساکت باشم و چیزی نگویم. اما من داد و بیداد به راه انداختم. کارمندان دادگاه همه ناظر این حوادث بودند. من را به بازداشتگاه بازگرداندند. بازجو آمد، رو به من کرد و گفت که قهرمان بازی در آورده‌ام و می‌خواهم قهرمان بشوم و ادامه داد که با این کار سالها در زندان خواهم ماند. بازجو اعترافات خود را به من نشان داد. کاغذهای سفید با سربرگ دادگاه انقلاب به من داد تا اعترافاتی که مدعی هستم دروغ است را بنویسم. من هم هر آنچه تحت فشار از من گرفته شده بود را نوشتم. در زندان من نامه‌هایی به قاضی نوشتم و در آن یادآوری کردم که

چگونه خلاف آئین دادرسی از من تحت فشار اعتراف گرفته‌اند. کوشش کردم تا اعترافات اجباری را با اعتراضات جدی از داخل زندان جبران کنم.

محاكمه من

۷۵. در زندان ۵۹ در سلول انفرادی بودم و تا ۱۷ آذر ۱۳۸۰ در آنجا ماندم. با ۲۰۰ میلیون تومان وثیقه آزاد شدم. خانواده من در خرداد ماه سال ۱۳۸۰ و وثیقه ۲۰۰ میلیونی را پرداختند تا من آزاد شوم. شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب نیز حکم آزادی من را داده بود. اما من شش ماه دیگر در بند انفرادی زندان ماندم.

۷۶. دادگاهم در سال ۱۳۸۴ دایر شد. من خواستار دادگاه علنی شده بودم و نامه‌ای به وکیلیم نوشتم که در صورتی که دادگاه علنی نباشد من از خود دفاع نخواهم کرد. ولی قاضی حداد رأی به غیرعلنی بودن دادگاه داد. دادگاه دایر شد و من نیز از خود دفاع نکردم. دادستان در کیفرخواست ۳۰۰ صفحه‌ای خود از گفته‌ها و مستندات دیگران علیه من استفاده کرد. چون اعتراضات من سر و صدای زیادی کرده بود و امکان قبولی اعترافات نمی‌رفت، قاضی اعترافات من را فاقد مشروعیت خواند.

۷۷. قاضی حداد، قاضی شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب، از ۹ مورد اتهام فقط دو مورد آن را وارد دانست و بقیه آنها را باطل اعلام کرد. اتهامات من عبارت بودند از اقدام علیه امنیت کشور جهت براندازی حکومت اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران؛ محاربه؛ اجتماع و تبانی با سایر گروه‌ها و افراد از جمله ملی - مذهبی‌ها به منظور انجام اقدامات نظامی علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران (استناد این اتهام تجمع دانشجویان در دانشگاه امیرکبیر و اجتماع دانشجویان در دانشگاه خرم‌آباد بود)؛ تبلیغ علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و به نفع گروه‌های بیگانه؛ توهین و اهانت به مسئولین و مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران؛ نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی؛ جاسوسی و دادن اطلاعات به عناصر بیگانه؛^۴ تحریک نیروی مسلح به یاغی‌گری و عدم اجرا و وظیفه.^۵ قاضی حداد از مجموع این اتهامات فقط دو اتهام یعنی اجتماع و تبانی را با توجه به ماده ۶۱۰ قانون جزایی ایران و تبلیغ علیه نظام را وارد دانست و بقیه را رد کرد و من را مبرا از آن اتهامات دانست. مطابق ماده ۶۱۰ من به پنج سال حبس تعزیری محکوم شدم و به خاطر تبلیغ علیه نظام مطابق ماده ۵۰۰ به یک سال حبس تعزیری و در مجموع به ۶ سال حبس تعزیری محکوم شدم. چون ۱ سال آن

^۴ استناد این اتهام نیز واهی بود. من دیداری با مسئول سفارت کانادا داشتم که درباره انتخابات مجلس ششم بود. ملاقات کاملاً عادی بود. او می‌خواست بداند که مجلس ششم چه تغییراتی می‌خواهد ایجاد کند.

^۵ استناد این اتهام نیز یک نامه‌ای بود که شورای عمومی تحکیم وحدت به سپاه قبل از انتخابات ریاست جمهوری فرستاده بود و در آن خواسته بود که سپاه از موضعگیری‌های سیاسی و ورود به مناقشات سیاسی اجتناب کند. مسئولیت نامه با من نبود بلکه با دفتر تحکیم وحدت بود.

را قبلاً در بازداشت موقت گذرانده بودم باید ۵ سال دیگر حبس می کشیدم. قاضی همچنان من را به محرومیت از کلیه حقوق سیاسی و اجتماعی برای مدت ۵ سال محکوم کرد که این حکم از جمله احکام تعزیری تشدید برجرم مطابق ماده ۱۸ و ۱۹ [قانون مجازات اسلامی] بود.

۷۸. دادگاه من غیرعلنی بود و من از خود دفاع نکردم. قاضی زرگر که مسئول رسیدگی به دادخواست من در دادگاه تجدید نظر بود عین حکم را در شعبه ۳۶ دادگاه انقلاب تأیید کرد.

۷۹. البته این جای بحث دارد که چرا قاضی که از خود اینها است مانند قاضی حداد همه اتهامات را وارد نمی‌داند. دلیل این امر را من از یک سو در عدم هماهنگی میان قاضی و بازجو می‌بینم. قاضی‌ای مانند حداد از پشت دستور می‌دهد و بازجویان را ترغیب به سخت‌گیری می‌کند، اما همه شیوه‌های سخت‌گیری را تجویز نمی‌کند. از این رو، بعضی اوقات میان این دو مقام همسو بر نحوه بازجویی دلخوری‌هایی پیش می‌آید. از سوی دیگر، هدف از اینگونه برخوردهای شدید با منتقدین دولت منکوب و مرعوب کردن مخالفین دولت است. بازجو و قاضی هر دو بر این متفق‌القول هستند که هدف از نادیده انگاشتن مبانی حقوق بشر و قانون در این پرونده‌ها دستیابی به اهداف سیاسی است. هرگاه آن اهداف تحقق یافتند، زندانی کردن متهم اهمیت چندانی برای آنها ندارد. همچنین نمی‌توانم نقش خودسری‌های بازجو را نیز دست کم بگیرم. مثلاً بازجوی من (آقای سراج) می‌گفت که آنها به قاضی دستور می‌دهند که چگونه تصمیم بگیرد و چه بکند، نه اینکه قاضی به آنان دستور دهد چگونه بازجویی کنند. با آن همه نباید اختلافهای سلیقه‌ای که بعض اوقات میان مقامات بالا درباره برخورد با یک پرونده پیش می‌آمد را دست کم گرفت. بارها مشاهده شده که بین شاهرودی رئیس قوه قضاییه و مرتضوی دادستان کل نسبت به نحوه مناسب برخورد با یک موضوع قضایی اختلاف بروز کرده است. اعتراضات وسیع صورت گرفته بعدی بین‌المللی به این پرونده داده بود و در رد شدن اتهام براندازی موثر بود. ولی در کل فراموش نکنیم که ۶ سال حبس برای یک فعال دانشجویی و نماینده جامعه دانشجویی کشور به خودی خود حکم سنگینی بود.

۸۰. شریعت اسلامی اگرچه شکنجه را ممنوع کرده، اما هنگامی که جرم مشهود باشد احکام تعزیری را برای گرفتن اعتراف از متهمی که اقرار نمی‌کند روا می‌دارد. دولت اسلامی در اوایل انقلاب از همین توجیه شرعی در مقابل چریکهای فداییان خلق، مجاهدین و گروه‌های چپی استفاده می‌کرد. بعداً این شیوه جبر و شکنجه را تعدیل کردند و به شیوه‌های نرم افزاری شکنجه پرداختند. این شیوه شامل شکنجه روحی، بی‌خوابی و بازجوییهای طولانی و سازماندهی شده می‌شود. اکنون سعی در آن دارند متهم را شستشوی مغزی کنند. این نیز یک نوع از شکنجه‌های روحی است که به شخص می‌دهند.

دیدار با سیامک پورزند:

۸۱. من در سال ۱۳۸۲ در بند عمومی زندان اوین بودم. شنیدم که پورزند را به بند ما (سالن ۳ آموزشگاه شماره ۷) آورده‌اند. من از قبل با ایشان آشنا بودم. رفتم تا از نزدیک با او دیدار کنم. بعد از ملاقات او را به اتاق خود آوردم. فکر می‌کنم فرودین سال ۱۳۸۲ بوده باشد.

۸۲. پورزند بسیار آرام بود و روحیه خرابی داشت. صحبت نمی‌کرد و یک نوع ترس و وحشت عجیبی در او دیده می‌شد. تلاش کردیم اول روحیه او را بهتر کنیم. وقتی صحبت می‌کردیم دچار تنش می‌شد و بیشتر سکوت می‌کرد. او به شدت استرس داشت و می‌ترسید تا درباره دوران بازداشت خود صحبت کند.

۸۳. من حالت او را درک می‌کردم زیرا خود سرنوشت مشابه با او را تجربه کرده بودم. مدتی در زندان انفرادی بودم، بی‌خوابی دیده بودم، اذیت شده بودم، و بالاخره مجبور شده بودم تا مانند او اعترافات تلویزیونی انجام بدهم که همه را در بالا ذکر کردم.